

نگاهی به همگرایی فقه اهل سنت و شیعه در موضوع امامت

اجماع مؤکد فقهای شیعه و عامه بر ضرورت خلافت و امامت



موضوع ولایت و امامت به عنوان رکن اساسی جامعه اسلامی گرچه پس از پیامبر اکرم (ص) مورد اختلاف قرار گرفت و مسیر هدایت امت را دچار اختلال کرد اما بررسی مبنای فقهی شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد در همین موضوع که با یک عینک می‌توان آن را موضوعی چالش‌برانگیز میان فرق امت اسلامی دانست، ظرفیت‌های مهمی برای همگرایی نیز وجود دارد که در صورت کنار گذاشتن عینک تفرقه می‌توان با نگاه وحدت به موضوع نگریمست و آن را ابزاری برای اتحاد و قدرت‌افزایی جامعه اسلامی به حساب آورد. نوشتار پیش رو، وجوه اشتراک نظر به امامت امت را در موضوع «ضرورت امام» با نگاهی تطبیقی تلاش کرده نشان دهد.موضوع «امامت» که در میان شیعیان مطرح است، در درون مفهوم «خلافت» اهل سنت نهفته و حتی در ترادف با آن است. ■ ■ ■

■ **مفهوم خلافت و تقارب معنوی آن با «امامت»** در دیدگاه اهل سنت، خلافت به معنای اداره عموم مردم در جهت مصالح شرعی و به اقتضای نظر شرع در تأمین سعادت دنیوی و در واقع جانشینی صاحب شریعت در حراست از دین و سیاست دنیاست. در همین راستا این خلدون، خلافت را «واداشتن عموم بر مقتضای نظر شرعی در مصالح این جهان و آن جهان مردم» می‌داند. به اعتقاد وی «رسیدگی خلیفه به مسائل دنیوی نیز در راستای مصالح آخرت مردم است چون کلیه مسائل دنیوی در نظر شارع به اعتبار مصالح آخرت سنجیده می‌شود. بنابراین خلافت در حقیقت جانشینی از صاحب شریعت به منظور نگهدانی دین و سیاست امور دنیوی وابسته به دین است.»

در تعریف اصطلاحی اهل سنت، خلیفه از آن جهت، خلیفه خوانده می‌شود که جانشین رسول خدا در میان امت است. بنابراین گرچه از عبارت خلیفه به اختصار استفاده می‌شود اما صحیح و کامل آن «خلیفه رسول خدا» است. به اعتقاد این خلدون «وجه تسمه خلیفه آن است که صاحب خلافت در میان مردم، جانشین پیامبر می‌شود و از این رو، وی را خلیفه رسول خدا می‌نامند. در نظر اهل سنت، مفهوم خلافت مترادف با امامت قرار می‌گیرد. تناظر این دو مفهوم در کلام برخی اهل علم تصریح شده است. بلکه در آثار اسلامی، استفاده از این دو کلام در معنای هم و به صورت جایگزین مکرراً واقع شده است. این خلدون نیز در مقدمه، بر هم‌معنایی این دو واژه تأکید می‌کند. این‌عربی نیز در تعریفی مختصر و در تعبیری دیگر خلافت را «الحکم لله» یعنی حکومت کردن برای خدا می‌داند. این خلافت و امامت در نگاه عمده عالمان اهل سنت، اساس حکومت اسلامی است.

این تقارب مفهومی خلافت و امامت را می‌توان در کلام‌ائمه معصومین و در همین کاربرد یافت. به عنوان نمونه امیرالمؤمنین(ع) در جایی در نهج‌البلاغه، می‌فرماید: «ولله ما کانت لی فی الخلافة رغبة و لافی الولایه اریه و لکنتم دعوتونی الیها و حملتونی علیها»؛ و در جای دیگری با همین کاربرد از تعبیر امامت بهره جسته است: «ولعمری أن کانت الامامة لاتنفذ حتی یحضرها عامه الناس فما لی ذلک سبیل ولكن اهلیا یحکمون علی من غاب عنها لیس للشاهد أن یرجع و لاللقاب أن یختار.»

عبدالله بن نعمه از فقهای متقدم شیعه، با توجه به همین ترادف کاربرد، معتقد است خلیفه نیز نظیر امام «به کسی اطلاق می‌شود که جمیع مقامات دینی و غیردینی رسول خدا(ص) را به عهده می‌گیرد.»

البته باید اشاره کرد این مفهوم امامت که در تعبائر

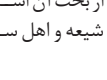
امیرالمؤمنین نیز بارها استفاده شده، همان مفهوم عام و عمومی «امام جامعه اسلامی» است که برای امامت خود نیازمند اجماع مردم است (که اهل سنت نیز بر ضرورت این اجماع بر خلیفه تأکید دارند) که این کاربرد از موضوع امام مخصوصاً در عصر غیبت کاربردی و مبنای شکل‌گیری حکومت اسلامی می‌تواند باشد؛ لکن لازم به اشاره است در فقه شیعه، مفهوم امامت معنایی اخص نیز دارد که در شأنیت‌ائمه اطهار، شخص پیامبر و برخی از انبیای الهی است. این مقام صرفاً بر جانشینی رسول خدا(ص) تکیه ندارد بلکه به مفهوم «حجت الله بودن یک معصوم برای همه خلایق» بوده و منصبی است غیراجماعی بلکه انتصابی از جانب خداوند متعال که محوریت عالم و تمشیت امور به واسطه این مقام «خلیفه الهی» به عالم اعطاء می‌شود. نه اجماع مردم بر ارزش این مقام می‌افزاید و نه تفرق ایشان از محوریت، امام را از امامت خود می‌اندازد. یکی از وجوه التزامی مقام «امام» در معنای اخص، عصمت امام است که در مفهوم عام آنکه «خلیفه الهی رسول خدا(ص)» است چنین الزامی وجود ندارد. این مقام امامت در معنای اخص البته در نگاه اهل سنت در خصوص خود رسول خدا(ص) مورد پذیرش اجماعی است ولی ایشان مصادیقی بعد پیامبر برای این مقام ذکر نمی‌کنند اما در میان اهل سنت نیز عبارت امام کاربرد اخصی نیز پیدا کرده و به برخی از فقهای اعظم و برجسته مذهب اهل سنت اطلاق می‌شود که نمونه بارز آن، چهار پیشوای اصلی مذاهب اهل سنت (امام احمد بن حنبل، امام شافعی، امام مالک بن انس و امام ابوحنیفه) نیز اطلاق می‌شود. نکته حائز اهمیت و تقریبی در جمع‌بندی این بخش از بحث آن است که مفاهیم امام و خلیفه در میان شیعه و اهل سنت در تعریف عمومی تشابه و تقارب



ابومحمد اندلسی معروف به ابن حزم، یکی از مهم‌ترین عالمان و فقهای اهل سنت که خود شافعی‌مذهب بود، در ضرورت امامت چنین می‌نویسد: «امامت واجب است و چاره‌ای از وجود امام نیست. در این موضوع اجماع وجود دارد.»

بسیاری دارد و هر دو مذهب، این دو واژه را به معنای جانشینی رسول خدا(ص) در امور دنیوی و معنوی قبول دارند و این نظریه را مبنا و اساس «حکومت اسلامی» می‌دانند. ابومحمد اندلسی معروف به ابن حزم، یکی از مهم‌ترین عالمان و فقهای اهل سنت که خود شافعی‌مذهب بود، در ضرورت امامت چنین می‌نویسد: «امامت واجب است و چاره‌ای از وجود امام نیست. در این موضوع اجماع وجود دارد» ابوالحسن علی بن محمد ماوردی معروف به ماوردی نیز که از جمله دیگر فقهای مهم اهل سنت به خصوص در زمینه فقه سیاسی است و آثار مهمی در تبیین فقه اهل سنت و به‌خصوص فقه سیاسی خلافت نگاشت (که مهم‌ترین آن الاحکام السلطانیه است) می‌گوید: «امامت برای جانشینی پیامبر(ص) به منظور حفظ دین، تدبیر امور دنیوی و برپایی آن برای کسی که بتواند آن را در امت برپا کند وضع شده است». ابن‌خلدون نیز در این خصوص می‌نویسد: «نصب امام واجب است و وجوب آن در شرع وجود ندارد. این مقام امامت در معنای اخص البته در نگاه اهل سنت در خصوص خود رسول خدا(ص) مورد پذیرش اجماعی است ولی ایشان مصادیقی بعد پیامبر برای این مقام ذکر نمی‌کنند اما در میان اهل سنت نیز عبارت امام کاربرد اخصی نیز پیدا کرده و به برخی از فقهای اعظم و برجسته مذهب اهل سنت اطلاق می‌شود که نمونه بارز آن، چهار پیشوای اصلی مذاهب اهل سنت (امام احمد بن حنبل، امام شافعی، امام مالک بن انس و امام ابوحنیفه) نیز اطلاق می‌شود.

نکته حائز اهمیت و تقریبی در جمع‌بندی این بخش از بحث آن است که مفاهیم امام و خلیفه در میان شیعه و اهل سنت در تعریف عمومی تشابه و تقارب



ابومحمد اندلسی معروف به ابن حزم، یکی از مهم‌ترین عالمان و فقهای اهل سنت که خود شافعی‌مذهب بود، در ضرورت امامت چنین می‌نویسد: «امامت واجب است و چاره‌ای از وجود امام نیست. در این موضوع اجماع وجود دارد.»



اندیشه

صراط

الغدیر علامه امینی وسیله وحدت مسلمین است



دشمن می‌خواهد مسئله غدیر را یک مایه برادر کشی و جنگ و خونریزی قرار بدهد؛ در حالی که غدیر می‌تواند وسیله ائتلاف و برادری مسلمان‌ها با هم باشد. مرحوم شهید مطهری (رضوان‌الله‌علیه) قبل از انقلاب مقاله مفصلی درباره کتاب «الغدیر» علامه امینی نوشتند و ثابت کردند که الغدیر علامه امینی، وسیله وحدت مسلمین است. بعضی خیال می‌کردند کتاب الغدیر ممکن است مایه افتراق بشود. ایشان می‌گویند اگر درست فکر کنیم، درست عمل کنیم و سنجیده پیش برویم، کتاب الغدیر مایه وحدت دنیای اسلام است.

برادران اهل سنت ما هم می‌توانند در یک محیط خالی از پیش‌داوری به منابع غدیر مراجعه کنند؛ یا می‌پذیرند، یا نمی‌پذیرند. در هر دو صورت، چه بپذیرند و چه نپذیرند، این معنا مسلم است که قضیه غدیر هیچ‌گونه جنگ و دعوای بین‌پذیرنده و نپذیرنده به وجود نمی‌آورد و اختلافات را ایجاد نمی‌کند. برای شیعیان هم همین‌طور است. شیعیان هم خدا را شکر کنند که از طرف پروردگار به نعمت این اعتقاد و معرفت متمتع شدند. این برادرهایی هم که این حقیقت را قبول نکردند، یا مراجعه نکردند، یا اطلاع ندارند یا نتوانستند ذهن‌هایشان را قانع کنند، آنها هم اعتقادی ندارند.

این، اختلاف و درگیری را ایجاد نمی‌کند.

بیانات رهبر انقلاب در دیدار مردم قم در سالروز عید سعید غدیر خم ۸۶/۱۰/۱۸

درنگ



نگاهی نو به غدیر با تفکر تیلوری

دارد که راویان این سخن در دایره هیئت بطلمیوسی زیست می‌کردند و کسانی که امروز هم کماکان این سخن را به همان نحو در منابر به مردم نقل می‌کنند از فیزیک جدید و کیهان‌شناسی مدرن خبری ندارند و «انسان» را در ذیل هیئت قدیم درک می‌کنند.

حال اجازه دهید به اصل سخن بپردازم و آن خود سخن است که در باب «علی و فتوت» است. آیا گذر از دال شرف به دال اصالت معنایش این است که فتوت جایگاهی در زندگی انسان معاصر نمی‌تواند داشته باشد؟ بسیاری از اهل نظر فتوت را تقلیل به صفات صفات شوالیه‌ها می‌دهند که از طبقه اشراف و نجبا بودند و بازا بین رفتن این طبقه هر نوع احیای صفات شوالیه‌ای را حرکتی دوتکیش‌ت‌وار تلقی می‌کنند و آن را از نظر تاریخی ناممکن می‌دانند و یکی از دلایل عمده عدم امکان احیای آن را این می‌دانند که این صفات در نسبت با شیوه‌های جنگ شکل گرفته بود و با تحول در فرم‌های جنگی صفات شوالیه‌ای هم محو شد.

اما آیا فتوت صرفاً در نسبت با فرم‌های جنگی و آداب میدان جنگ و طبقه اشراف قابل تحلیل است؟ این پرسشی است که کمتر به آن پرداخته شده و کسانی که در ایران به موضوع فتوت پرداخته‌اند یا آن را به

عباری تقلیل داده‌اند (که منجر به بحث‌های تاریخی و معطوف به گذشته شده است) یا

تقلیل به یک امر تقویمی پیدا می‌کنند و مؤلفه‌های «هویتی» می‌گردند بی‌آنکه در آن اثری از عناصر «حقیقتی» وجود داشته باشد. به سخن دیگر، برای من امسال آنچه اهمیت ویژه‌ای در این مناسبت پیدا کرده صورّ عمومی واقعه غدیر (مانند تبریکات...) نیست بل نسبت «من» با شخصیت محوری این رویداد است که اگر فهمی حاصل شود شاید این «مناسبت» (که در بیرون واقع شده) تبدیل به «ویدادی» در درون «من» شود و پیامدهایی در نسبت «من» با «حقیقت» داشته باشد و نه صرفاً منجر به تشدید «هویت جمعی» ما گردد.

از این منظر به نظر می‌آید بحث ما نسبتی با سخن چارلز تیلور پیدا می‌کند و آن در تفسیر من این است که با دگرگونی جهان از دال «شرف» به دال «اصالت» چه مؤلفه‌های بنیادینی در زیست انسانی محو یا کم‌رنگ شده است و چه بعدی از علی در این بستر در خوانش من از اهمیت والاّیی در خوردار است که امروز نیاز مبرمی به آن حس می‌شود؟

سختی در تاریخ به یادگار مانده که مانند بسیاری از سخنان عمیق دیگر و به دلیل صفات اندیشه بشری آن را به «صدای» از آسمان» نسبت داده‌اند و آن سخن این است «لا فتی الاّ علی...» که معنایش این است که «هیچ کس چون علی اهل فتوت نیست». حال چرا این سخن را به صدای ابویوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد، خدا عبادت نخواهد شد.

سیدجواد میری عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در یادداشتی با عنوان چارلز تیلور و مناسبت غدیر به اهمیت تفکر و تأمل در مناسبت‌ها پرداخته است. نظم‌وارهای با عنوان «شرف» است که از این جهان رخت پرسته است و جای آن نظم‌واره دیگری با عنوان «اصالت» جایگزینش شده است. البته او به دقت تلاش می‌کند اولی را در نسبت با «جامعه بسته» و دومی را در نسبت با «سوژه» تبیین کند.

حال پرسش اینجاست که این بحث چه ربطی به «غدیر» و شخصیت محوری آن «علی بن ابیطالب» دارد؟ به نظر من، یکی از افات سنت «تکرار بی‌تأمل» است که گریبان آدمی را می‌گیرد و در مناسبت‌ها بی‌آنکه در باب مسائل بیندیشیم اواردی را تکرار می‌کنیم بدون اینکه به مفهوم «مناسبت» اندیشیده باشیم. مناسبت یعنی یک خدای که «من» می‌خواهم نسبت خویش با آن را در دایره وجود تعیین کنم ولی این تعیین نسبت بی‌تفکر ممکن نیست.

هنگامی که تعیین نسبت یک قالب صوری عمومی پیدا می‌کند، آنگاه «مناسبت» تقلیل به یک امر تقویمی پیدا می‌کند و مؤلفه‌های «هویتی» می‌گردند بی‌آنکه در آن اثری از عناصر «حقیقتی» وجود داشته باشد. به سخن دیگر، برای من امسال آنچه اهمیت ویژه‌ای در این مناسبت پیدا کرده صورّ عمومی واقعه غدیر (مانند تبریکات...) نیست بل نسبت «من» با شخصیت محوری این رویداد است که اگر فهمی حاصل شود شاید این «مناسبت» (که در بیرون واقع شده) تبدیل به «ویدادی» در درون «من» شود و پیامدهایی در نسبت «من» با «حقیقت» داشته باشد و نه صرفاً منجر به تشدید «هویت جمعی» ما گردد.

از این منظر به نظر می‌آید بحث ما نسبتی با سخن چارلز تیلور پیدا می‌کند و آن در تفسیر من این است که با دگرگونی جهان از دال «شرف» به دال «اصالت» چه مؤلفه‌های بنیادینی در زیست انسانی محو یا کم‌رنگ شده است و چه بعدی از علی در این بستر در خوانش من از اهمیت والاّیی در خوردار است که امروز نیاز مبرمی به آن حس می‌شود؟

سختی در تاریخ به یادگار مانده که مانند بسیاری از سخنان عمیق دیگر و به دلیل صفات اندیشه بشری آن را به «صدای» از آسمان» نسبت داده‌اند و آن سخن این است «لا فتی الاّ علی...» که معنایش این است که «هیچ کس چون علی اهل فتوت نیست». حال چرا این سخن را به صدای ابویوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد، خدا عبادت نخواهد شد.